



سخن چندی در مورد مرحوم زنده یاد منوربیک " روشن "



نوشته: قربان بیک "بشر دوست"

مونتریا- کانادا

۱۲ جنوری ۲۰۲۰ (۲۲ جی ۱۳۹۸)

دردا ز پیامک خبر مرگ شنوادم
در فکر فرو رفتم و دانی که چه بودم ؟
میراث و فایش به هر صفحه فزودم
این خصلت او بود، به هر جای ستودم
گاهی که شنیدم غم و زنگار زدودم
این مرثیه کوتاست مگر غصه طویل است
از حسرت آن یار همین قطعه سرودم

هنگام سحر صفحه ی رخنامه گشودم
"روشن" ز جهان رخت سرفربست دریغا!
در صفحه ی دل همه اوراق گذشته
کودوست و رفیق به این سطح صمیمی؟
الطاف و محبت به کلامش عجین بود

عبدالکریم نوجو

فرو مبر توغمی را که درد پرور نیست
دوروزه زندگی خوش بگذرانید و شاداب زی
ز عمر رفته منال ای دلا میسر نیست
که از سرودخوشی هیچ چیز بهتر نیست روشن
بالهای شکسته ام نشان رزم است
پرواز بلند من ، نماد عزم است
سر در تیه ی بال کسوت بازان نیست
سر تافتن از قفس ، چه زیبا بزم است

بخت بیک میرزاده

جنرال منوربیک روشن فرزند محمد بیک، یکی از بهترین نخبه گان نظامی و سیاسی کشور با نام و شهرت نیک و ادیب و شاعر خوش قریحه و توانای وطن در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در قریه سرچمشه ولسوالی شغنان ولایت بدخشان در یک خانواده بزرگ میر ها چشم به جهان گشود.

مرحوم روشن تعلیمات ابتدایی را در مکتب رحمت شغنان و با دوسال وقفه نسبت مجردیت از ناحیه پایش ، مکتب شبانه را در کابل ادامه داده و سرانجام شامل اکادمی پولیس یگانه مرکز تربیوی پولیس افغانستان شد و بعد از فراغت موفقانه در سال ۱۳۴۹ شامل خدمت در صفوف پولیس افغانستان گردید. این افسر جوان نخستین قدم های عملی و وظیفوی اش را در قطعه منتظره نمبر ۱ پولیس کابل بنام خدا وطن و وظیفه انجام داد و بعداً در سال ۱۳۵۲ بر اساس ظرفیت فرهنگی اش در مدیریت نشرات وزارت داخله تعیین بست گردید. اما دیری نگذشت که مقامات از روابط نیکویش با همکاران و برخورد خاص اخلاقی و تحلیلیش از مسایل سیاسی آن زمان به او مشکوک شده و انگار بر اساس نیاز و لزوم دید مقامات در سال ۱۳۵۴ طور جزایی به امریت سرحدی ولایت تخار تبدیل وظیفه نمودند. جنت مکان ، ابتداء در سمت های قومندان تولی سرحدی در ولسوالی دشت قلعه و متعاقب ان بحیث امر دفتر کمیساری سرحدی در ینگه قلعه ولایت تخار وظیفه مقدس خویش را با احساس عالی مسوولیت ، وطن دوستی و پاک نفسی انجام داده ، در میان منسوبین کمیساری و اهالی ولسوالی های درقد، ینگه قلعه و دشت قلعه از محبوبیت و نفوذ عمیق خاص مردمی برخوردار گردیدند.

در سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب ثور ، زنده یاد رفیق منوربیک روشن بمثابه یکی از کادرهای حزبی و نظامی به دستور مقامات حکومت جوان دموکراتیک خلق غرض آموزش و ارتقای ظرفیت مسلکی ، به اتحاد شوروی وقت اعزام گردید و در شهر مسکو با دانش فنی و مسلکی دروس خویش را موفقانه پیش می برد و با ختم مسولانه و موفقانه آموزه های علمی و مسلکی در پاهیز سال ۱۳۵۷ بوطن برگشت و در قرارگاه وزارت امور داخله تعیین بست گردید، و بعد از مدتی نسبت ضرورت به ولایت زابل رهسپار و مطابق اصول وظیفوی با ایمان راسخ و دل پاک وظیفه خویش را انجام می داد.

در امتداد مسوولیت های وظیفوی اش در پُست های مختلف در ولایات کابل، زابل و بدخشان خدمات ارزشمند و شایانی را در راه دفاع از وطن و مردم افغانستان انجام داده و کارنامه های با ارزش و خاطرات شیرین و نیک را از خود به یادگار مانده است.

رفیق روشن به پاس خدمات برجسته اش به مدال ها و تقدیر نامه حزبی ودولتی مفتخر گردیده و آخرین مدال صداقت دهمین سالگرد انقلاب ثور را بدست آورد.

قابل یاد اوری است که بر اساس شخصیت کرزماتیک و مردم دوستانه رفیق منور بیک روشن، تعدادی از افراد خبیر و صالح ولایت بدخشان به وزارت داخله مراجعه و تقاضا نمودند تا منور بیک روشن این فرزند برومند شان را در یکی از پست های رهبری ولایت بدخشان تعیین نمایند. وزیر امور داخله وقت، دگر جنرال گلاب زوی با قبول در خواست اهالی محل، در سال ۱۳۶۶ زنده یاد رفیق منور بیک روشن را همچون یک افسر تحصیل یافته و دارای تجربه لازم نظامی توأم با شخصیت سیاسی و مردمی به حیث بهترین کاندید، به صفت امر امنیت قومندانی امنیه ولایت بدخشان و بعداً معاون اول اوپراتیفی قومندان امنیه آن ولایت تعیین ومسئولیت سپردند که مدتهایی هم بحیث سرپرست ان قومندانی انجام خدمت نموده در مواظبت از پرسونل، تقویت نیروهای قومندانی امنیه، تامین و تشریک مساعی و هماهنگی میان نیروهای دفاعی و امنیتی ولایت، کار میان اهالی و از جانب دیگر در روند تحقق اهداف ووظایف مشی مصالحه ملی در ولایت بدخشان بطور خستگی ناپذیر، گام های مسوولانه برداشته و با نفوذ و روابط نیک مردمی اش یکجا با پرسونل قومندانی و افسران شجاع و کار کشته قوماندانی امنیه ولایت، رفیق دلاور شاه دلاور قومندان غند نظم خاص، مرحوم سلطان مراد قومندان نظم عامه وسایر افسران دلیر و با احساس عالی مسوولیت وظایف خویش را مطابق برنامه و هدایات مقام وزارت انجام داه از تلفات پرسونل و اهالی ملکی وچپاول و غارت دارایی عامه به وجه احسن جلوگیری نمودند خاطرات این قهرمانان در دل تاریخ ثبت شدنی است.

رفیق روشن در انجام ماموریت شان به تمام ولسوالی ها سفر کرده و تمام پرسونل خویش را در امر مبارزه با تروریسم و دشمنان وقت به روحیه وطن پرستی دعوت و بهترین ها را قابل مکافات می دانست و به زیر دستانش مثل یک پدر معنوی بود نه به حیث یک آمر و قومندان.

از سال ۱۹۸۸ تا سال ۱۹۹۲ به حیث آمر امنیت ومعاون اول ایفای وظیفه نمودند که اینجانب نویسنده این متن با رعایت تمام از کارکردهای این وطن پرست واقعی وخدمات شایان شان نسبت به وطن و وظیفه شاهد زنده آنهم واز برکت موافقه وامضای آن به بورس تحصیلی کشور شوراها رهسپار گردیدم که همیشه مدیون احسان شان هستم

اما دیرین نگذشت که با دریغ حکومت مردمی به رهبری دکتر نجیب الله سقوط کرد و مجاهدین وتنظیم های هفت و هشت گانه جنگ های وحشتناک و ویرانگر تنظیمی میان گروه های تشنه به قدرت و عاشق ثروت تنظیم های "جهادی" به وقوع پیوست که در نتیجه آن فاجعه ملی، چپاول و ویرانی شهر ها به شمول کابل و بیش از هفتاد هزار تن از مردم بی دفاع، اعم از جوانان، زنان و کودکان و محاسن سفیدان کشته و هزاران تن دیگر معیوب و مجروح گردیدند. روشن بعد از اشغال ولایت توسط بصیر بچه خاله ربانی وپا در میانی وکیل شمس الدین خان مجبور با اعضای خانواده اش رهسپار ولایت بلخ گردید که در اختیار دوستم پاچا قرار داشت و خواستند تا با اطفالش مدتی را بدور از جنگ و در

گیری حیات به سر ببرند اما تقدیر باز به گونه دیگر رقم خورد و اینبار جنرال محمد‌هایون فوزی قومندان اسبق غند ۲۴ دوره دکتر نجیب الله و معاون جنبش ملی دوستم، براساس شناختیکه از ایشان و قومندان امنیه ولایت جنرال حسن شاه فروغ داشت به حیث همکاران قبلی، با تقاضا و پافشاری، هردوی شانرا با خود در گروپ کار جنبش ملی و اسلامی و در پست های معاون و امر سفر بری قومندانی گارد تنظیم نمودند. ولی شرایط طوری رقم خورد که اوضاع کشور روز به روز وحشت زده شده و جنگی های قومی و تنظیمی به اوج خویش رسیدند دیگر جای پای برای وطن پرستان دیروز باقی نمانده بو. بعد از گذشت مدتی زمینه آن مساعد گردید تا مانند هزاران شهروند دیگر کشور با چشمان پر آب و درد مهاجرت و غربت را قبول وبه کشور تاجکستان برود. اما با وصف چندین سال در مقام بلند دولتی توان خریدن پاسپورت وویزه و مصارف شخصی اش یک افغانی پس انداز ندارد. وای به حال وطن پرستان دیروز که نخوردند و نه بردند، اما نام نیک شان درج تاریخ نوین افغانستان خواهد شد.

جنرال منوربیک روشن چندین سال در کشور تاجیکستان غربت را مجبوراً اختیار کرد و همیشه با خود زمزمه می کرد و از دوری و فراق وطن و هم سنگرانش رنج می برد مسافر خسته در یاد وطن:

به سنگ تربت این خاک خفته بنویسید	که او به عشق وطن سرسپرده بنویسید
به عشق مأمّن و خلق اش تمام عمر تپید	کنون که نخل امیدش شکسته بنویسید
کسی به ارزو نرسید ست و نیک میدانم	به همچو عاشق حرمان نهفته بنویسید
بپای گلشن و گل سالها نشست و خمید	گل امید ورا نا شگفته بنویسید
دو چشم منتظرش تا سحرگهان بیدار	ز موج اشک دو چشم اش نخفته بنویسید

ز ناله های تو "روشن" یقین که میدانم
کسی که عشق وطن زو گرفته بنویسید

مرحوم جنرال منوربیک روشن بهترین ایام حیات و جوانیش را با سخاوت در راه تامین امنیت و دفاع از جان و مال مردم در مبارزه علیه دشمنان وطن، نوکران زر خرید و پادوهای بیگانگان، شبکه های ترورستی و دهشت افکن مردانه صرف نمود و تا آخرین روز وظیفه داری اش در فرایند تامین صلح و ثبات در کشور عزیزش از هیچگونه تلاش دریغ نوزید.

زنده یاد مرحوم رفیق روشن، نسبت عشق اتشین اش به وطن و مردم دربند عذاب و دهشت و جنگ، مرض و فقر و غربت و دوری از وطن رنج می برد ولی لحظه یی از ادای دین و رسالت ملی و انسانی اش نمی آسود و بصورت مداوم، جوانه های امید را به دل‌های افسرده میکارید و مشعل روشنگری را طور مداوم بلند نگهداشته و بخاطر و مردم و وطنش اشعار مملو از درد و عشق بوطن، وحدت و برادری مردم و اقوام مقیم در کشور عزیز ما افغانستان، افشای چهره های کریه حلقات و افراد مافیاهای اقتصادی، تجاران دین و تکه داران قومی، با لطافت طبع و ظرافت کلام میسرود و مینوشت و حرف میزد.

بی باوری

این رشته ی حیات زخامی گسسته به
پررنگ و بوبهار گراز سبزه و گل است
دستی که زوسخا نبود جز جفا به خلق
حرفی که خیزد از دلی شیند بدل یقین
از دست این زمانه و یاران نیمه راه
از شاخهء شکسته گل از بلهوس وفا
پیمانہ ی که باده ندارد شکسته به
آن گل که رنگ و بوی نه آرد نرسته به
آن دست ظلم در بر ظالم شکسته به
الفاظ زشت چون نفس مرده بسته به
از بزم ناکسان به کنجی نشسته به
راحت که آبر و ببرد جان خسته به
"روشن" نظام عالم هستی چنین بود
چون مرگ گل شکوفه بود ناشکفته به

در هفته نامه اندیشه نوین که از جانب پناهندگان افغان مقیم کانادا در شهر تورنتو به نشر میرسید، سالها بحیث عضو هیات تحریر و در فعالیت های فرهنگی انجمن های شعر و ادب در ایالت کوبک اشتراک فعال مینمود و از شبکه های اجتماعی برای پخش افکار روشنگران استفاده لازم و فعال مینمود و همواره مجالس و محافل ملی و تاریخی هموطنانش در کانادا را نیز با سروده های شعری و طنز های زیبا و تر بیته اش گرمی و صفای بیشتر می بخشید.

به فحوائی این چند مصرع زیبایی سروده بخت بیک «میرزاده» برادر رفیق زنده یاد منور بیک روشن میرزاده و خاطره لحظات نفس های اخربینش با ذکر نام وطن و وطن قلب مالامال از سوز و عشقش از تپش باز مانده و پدرود حیات گفت.

قلبش برای مردم بیچاره می تپید گوشش صدای مردم مظلوم می شنید
سالها به نام مردم و میهن سرود و رفت، شب زنده دار عاشق و هرگز نیارمید
دیدم که در و رای نفس های آخرین یاد از وطن نموده و اشکش برخ چکید.

آری! با هزاران درد و دریغ که این شخصیت و وطنپرست نظامی و فرهنگی نسبت مریمی اش، به تاریخ ۲۵ دسمبر ۲۰۱۹ این دنیای فانی را وداع گفت و به ابدیت پیوست و خانواده و دوستان و عزیزانش را به به گلم غم نشانند.

از جانب خود که به این خانواده پیوند نزدیک دارم پیام تسلیت خویش را به خانواده بزرگ روشن اولادهایش از خورد بزرگ و برادران عزیزش عرض نموده از دربار خداوند ﷻ برای شان صبر جمیل استدعا دارم. **قالو انا الله وانا الیه راجعون**
جایش فردوس برین و نام نیک اش و خاطراتش در افکار و سینه های مردم و دوستانش ماندگار باد!

با احترام،

قربان بییک "بشر دوست"، یکی از همزمان سابق رفیق بیک بزرگ